

## جلسه‌ی ۶۰ تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

حجت‌الاسلام و المسلمین قاسمیان - ۵شنبه ۱۴ مهر ۹۶

### فهرست مطالب

بخش اول - گزارش کوتاه.....	۳
۱- دل و قلب تثبیت شده و محکم.....	۵
۱-۱- حکمت و نورانیت منشأ قلب محکم.....	۵
۱-۲- بررسی آیات.....	۶
۱-۲-۱- نمونه‌ی اول: دل محکم منشأ قدم محکم.....	۶
۲-۲-۱- نمونه‌ی دوم: تثبیت قول مؤمن در حیات دنیا.....	۶
۱-۲-۳- نمونه‌ی سوم: محکم کردن دل اصحاب کهف توسط خدا.....	۷
۱-۲-۴- نمونه‌ی چهارم: محکم شدن دل مادر موسی.....	۷
۳-۱- ماندن در شک مانع رسیدن به قلب محکم.....	۷
۱-۳-۱- مقدمه: کفایت بالا بودن مُحتمل برای حرکت.....	۸
۱-۳-۲- شک صادقانه؛ عامل حرکت نه سبب توقف.....	۸
۱-۴- جمع بندی (مشکل عدم نورانیت و نه مشکل کمبود معارف!).....	۹
۲- بحث فریق.....	۹
۱-۲- مشکل دین با ملأ و نه با توده‌ی مردم!	۱۰
۱-۲-۱- نمونه‌ی اول: دعوت نوح (علیه السلام).....	۱۰
۱-۲-۲- نمونه‌ی دوم: دعوت هود (علیه السلام).....	۱۱
۱-۲-۳- نمونه‌ی سوم: دعوت صالح (علیه السلام).....	۱۱
۱-۲-۴- نمونه‌ی چهارم: دعوت لوط (علیه السلام).....	۱۲
۱-۲-۵- نمونه‌ی پنجم: دعوت شعیب (علیه السلام).....	۱۲
۱-۲-۶- نمونه‌ی ششم: دعوت موسی (علیه السلام).....	۱۲

- ۲-۲-تحریف از موضع، کار احبار و رهبان (فریق) ..... ۱۲
- ۲-۲-۱-دروغ بستن احبار و رهبان به خدا ..... ۱۳
- ۲-۲-۲-وظیفه‌ی اصلی نهی مردم از گناه بر عهده‌ی احبار و رهبان ..... ۱۳
- ۲-۲-۳-یکی از نقش‌های فریق؛ ربّ گرفته شدن احبار و رهبان توسط مردم ..... ۱۴
- ۲-۲-۴- همدستی احبار و رهبان با اصحاب زر و زور ..... ۱۴
- ۲-۳-(۴۳) طرف دیگر ماجرا: اثر کلیدی نقش‌آفرینی مثبت ملأ (چهره‌ها) ..... ۱۴
- ۲-۳-۱-نقش مهم بزرگان و ملأ (چهره‌ها) ..... ۱۵
- ۲-۳-۲-عدم کفایت خوب بودن به تنهایی و اهمیت چهره بودن! ..... ۱۵
- قسمت سوم؛ بحث روز ..... ۱۶
- اولاً؛ بنده سخنران اصولگرا نیستم ..... ۱۶
- دوماً؛ بحث فتنه‌ی عدالتخواهان ..... ۱۶
- دوما؛ ۱- مصلحت‌اندیشی، جزو پارامترهای عدالت ..... ۱۶
- دوماً؛ ۲- تکلیف‌ها و مصلحت‌ها، گاهی خون دل خوردن دارد ..... ۱۷
- دوماً؛ ۳- تشخیص مصلحت در تراحم‌ها بدست چه کسی است؟ ..... ۱۸

### آیات اصلی: ۷۵ بقره

سایر آیات: کهف: ۱۳ و ۱۴، قصص: ۱۰، انفال: ۱۱، ابراهیم: ۲۷، غافر: ۲۴ و ۲۸، توبه: ۳۱ و ۳۴ و ۱۰۸، آل عمران: ۷۸.

کلمات کلیدی اصلی: قلب محکم، حکمت، نورانیت، شک، فریق، فتنه‌ی عدالتخواهان.

کلمات کلیدی فرعی: تثبیت قول، قدم محکم، صدق در شک، برهان مؤمن آل فرعون، فساد جنسی، تحریف از موضع، احبار و رهبان، ملأ، عدالت، مصلحت‌اندیشی، تشخیص مصلحت در تراحم.

## بخش اول - گزارش کوتاه

جلسه‌ی این هفته، همزمان با ایام محرم‌الحرام، به مدت حدوداً ۱ ساعت ۵۰ دقیقه در محل مسجد امام رضا (علیه السلام) با دو موضوع بحث قرآنی، و بحث روز برگزار شد.

بحث قرآنی با محوریت آیه‌ی ۷۵ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره (أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) طرح شد.

در جلسه‌ی قبل با توجه به فقره‌ی ... مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ، بیان شده بود که حتی اگر عقل اغنا شود، تا وقتی معارف در قلب شخص نفوذ نکند، وی ایمان نمی‌آورد. در این جلسه موضوعات دیگری در ارتباط با «قلب» مطرح شد. در ابتدا به موضوع قلب تثبیت شده و محکم پرداخته شد. بیان شد که قلب محکم، نشأت گرفته از حکمت و نورانیت است و نه صرف داشتن دانش. یعنی در اثر انجام مجموعه‌ای از عملکردهای نیک و اطاعت‌ها و عبادت‌ها و ...، در شخص نورانیتی بوجود می‌آید و به او چیزی فوق دانش، یعنی حکمت عطا می‌شود. خداوند، قلب این فرد را محکم کرده است. در ادامه به بیان آیاتی از قرآن در این خصوص پرداخته شد.

بیان شد که قرآن کریم درباره‌ی اصحاب کهف می‌فرماید: وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ ... (۱۴ کهف) یعنی ما دل آنها را محکم گرفتیم که بعد توانستند در آن جامعه‌ی کفرآمیز، حرف الهی و توحیدی بزنند. در ماجرای مادر حضرت موسی (علیه‌السلام) نیز می‌فرماید این ما بودیم که قلبش را محکم گرفتیم تا از مؤمنین باشد. اگر ما دل مادر موسی را نگرفته بودیم، ماجرا را لو می‌داد: ... إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰ قصص).

همچنین بیان شد که وقتی قلب محکم شد، این دل محکم موجب حرکت محکم و قدم تثبیت شده می‌شود: ... وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ (۱۱ انفال). اثر دیگر تثبیت قلب در شخص با ایمان، تثبیت قول است: يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ... (۲۷ ابراهیم). در نهایت هم بحث چنین جمع‌بندی شد که آنچه مهم است، نورانیت قلب و القائات رحمانی است که این موضوع در قرآن با ادبیات‌های مختلفی همچون ادبیات/ایمان، ادبیات و رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ، ادبیات شرح صدر لاسلام، ادبیات نورانیت و ادبیات حکمت به وفور یافت می‌شود.

سپس بحث عملی راجع به رسیدن به قلب محکم مطرح شد. یک مانع جدی برای تثبیت قلب، ماندن در «شک» دانسته شد. در مقدمه‌ی بحث شک، بیان شد که اگر کسی واقعاً شک داشته باشد (یعنی در اینکه می‌گوید شک دارم صادق باشد، و عنوان شک برای او صرفاً یک بازیچه برای فرار از وظایف و مَحملی جهت شانه خالی کردن از ایمان و مسئولیت‌های مؤمنانه نباشد)، صدق در شک، خود موجب حرکت و عبور وی از شک خواهد شد. علت هم برمی‌گردد به این منطق عقلی که اگر چیزی برای انسان خیلی مهم باشد، مثل اینکه از ارزش ویژه‌ای برایش برخوردار باشد یا در نقطه‌ی مقابل خطر بالایی برای انسان داشته باشد، حتی احتمالات کم یا همان شک در موضوع هم او را به حرکت درمی‌آورد. از این جهت مقوله‌های اخروی، که مُحتمل بالایی دارند، حتی عنوان «شک» در آنها هم باید موجب حرکت شخص شود. این همان استدلالی است که قرآن کریم از زبان مؤمن آل فرعون بیان می‌کند: ... وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ

صَادِقًا يُصِيبُكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُّكُمْ ... اگر دروغ بگویند، دروغش گردن خودش است. ولی اگر راست بگویند و بعضی از این چیزهایی که وعده داده مثل قیامت، به شما اصابت کند، چه می‌کنید؟

در ادامه با توجه به فقره‌ی ...فَرِيقٌ مِّنْهُمْ... (۷۵ بقره)، به بررسی بحث فریق پرداخته شد. در جلسه‌ی قبل بیان شده بود که فریق همان سردمداران و دانشمندان و خواصی هستند که عموم مردم دنباله‌روی ایشانند. در این جلسه با بررسی نمونه‌ی دعوت انبیائی چون نوح (علیه السلام)، هود (علیه السلام)، صالح (علیه السلام)، شعیب (علیه السلام)، موسی (علیه السلام) و لوط (علیه السلام) در ضمن آیات ۵۹ تا ۹۰ اعراف، مشخص شد که در مورد همه‌ی این انبیاء به جز قوم لوط، این ملاً یعنی سران قوم بودند که در مقابل دعوت انبیا می‌ایستادند و پاسخ منفی می‌دادند و آنگاه به طبع آن‌ها، قوم، نمی‌پذیرفتند. تنها یک چیز است که اگر در جان مردم افتاد، احتیاجی به ملاً نیست و خود مردم دست‌اندرکار پیشبرد اهداف آن می‌شوند، که آن بحث فساد جنسی است. همانطور که در پاسخ دعوت حضرت لوط (علیه السلام)، این مردم بودند که پاسخ منفی دادند نه ملاً.

سپس بیان شد که احبار و رهبان جزو فَرِيقٌ مِّنْهُمْ هستند و به بررسی نقش آن‌ها در تحریف از موضع پرداخته شد. با بررسی آیات نکاتی گفته شد از جمله اینکه احبار و رهبان به خدا دروغ می‌بندند. در حالیکه وظیفه‌ی اصلی نهی کردن از باطل و منکر با آن‌هاست، آن‌ها را کرده و با اصحاب زر و زور، هم‌پیمان می‌شوند و انحرافات را پدید می‌آورند. در سطح دیگری از بحث گفته شد که نقش احبار و رهبان ذیل یک بسته‌ی معنایی بزرگ‌تر یعنی «رَبِّ گرفتن» آن‌ها توسط مردم قابل طرح است (رب گرفتن به معنای اطاعت کردن و گوش به حرف دادن است): **اتَّخَذُواْ أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ... (۳۱ توبه)**. سپس بیان شد که در قرآن واژه‌ی ملاً، کاربرد مثبت ندارد. اما باید توجه داشت که خواصی هم هستند که در جبهه‌ی حق نقش ملاً دارند که این گروه اثر کلیدی در جهت‌دهی مردم به سمت جبهه‌ی حق را دارند و معادله عوض کن هستند.

در پایان، بحث روز، با عنوان «فتنه‌ی عدالت‌بازان» مطرح شد.

## \* بخش دوم – مباحث تفسیری

(۷۵ بقره) أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛

آیا طمع دارید که اینان به شما ایمان آورند با اینکه طائفه‌ای از ایشان کلام خدا را می‌شنیدند و سپس با علم بدان و با اینکه آن را می‌شناختند تحریفش می‌کردند.

### ۱- دل و قلب تثبیت شده و محکم

#### ۱-۱- حکمت و نورانیت منشأ قلب محکم

با عرض تسلیت ایام محرم و آرزوی قبولی طاعات.

(۳+) نکته‌ای که در جلسات گذشته، تذکر می‌دادیم و اصرار می‌کردیم که آنچه در قرآن خیلی مهم است و اخیراً هم غربی‌ها به آن توجه کردند، یکجور معارف قلب است که حکمت آفرین است. شما بعد از دیتا و دانش، نکته‌ی بعدی که مطرح هست و غربی‌ها هم مطرح کردند «Wisdom» به معنای حکمت است. اینجا معلوم نیست که دانش در آن ارتباطی داشته باشد. این در واقع یک نوع خرد است. نشریه‌های مختلفی راجع به آن هست. یک نشریه‌ای هست به نام «hbr»<sup>۱</sup> که هاروارد می‌زند. در فاز مقالات ISI هم نیست. <sup>۲</sup>تولید دانش نیست به این معنا. مثلاً مقالاتی از رهبران حکیم<sup>۳</sup> دارد. یکی مثل حضرت آقا جزو رهبران حکیم است. بررسی می‌کند که این شخص براساس دانش نمی‌رود. تصمیماتی که او می‌گیرد، تصمیماتی که فرماندهان جنگ می‌گرفتند، تصمیماتی است براساس «خرد» و براساس «حکمت». این یک چیز دیگری است غیر از مقالات و تولید دانش و این‌ها. بخصوص در آن کسی که مدیر است، آنچه بشدت لازم است، آن حکمت و آن نورانیت است.

(۷-) در همین محرم هم از این روزه‌ها کم نشنیده‌اید. خُر، یک سابقه‌ی دو سه ساعتی بیشتر ندارد در اینکه در خدمت حسین بن علی (علیه السلام) باشد. چطور می‌شود که او این بحث را جذب می‌کند بعد می‌بینید که به حرکتی در او منجر می‌شود که معلوم است قلبش تحت تأثیر یک امری قرار گرفته است و محکم شده است. قرآن هم این ادبیات را خیلی بکار می‌برد. در همین آیه دقت کنید (۷۵ بقره) ... ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ. بعد از اینکه همه چیز را می‌دانند، بعد از اینکه تعقل کردند و می‌فهمند، تحریف می‌کنند. پس معلوم است که آن چیزی که سبب حرکت می‌شود، کار عقلانی و عقلایی نیست. کاری مربوط به فهم نیست. این نیست که کسی صرفاً عقلش اغناء شود به یک نکته‌ای، درست بشود. باید قلب بپذیرد.

(۸+) هفتاد و دو تنی که در کربلا می‌جنگند، می‌دانند که در مقابل سی هزار لشگر می‌جنگند. این اصلاً جنگ نیست. این تقریباً خنده است. تناسب یک به چهارصد است. به شما بگویند بروید بیرون، چهارصد نفر منتظرند شما را بزنند، شما

۱. Harvard Business Review.

۲. این مقالات ISI را برای سرگرم کردن ماها می‌زنند و خودشان رو آوردند به سبک دیگری از مجلات که براساس خرد نوشته می‌شود.

۳. Wise leaders.

اصلاً ترجیح می‌دهید که بیرون نروید. چون معنی ندارد دیگر، این اسمش دیگر جنگ نیست با این نسبت. دشمن هم نمی‌جنگیده، تقریباً با این‌ها بازی می‌کرده. یکی از یاران امام می‌آمده، می‌زدند، بعد یکی دیگر می‌آمده می‌زدند و ... اینطور بوده است، نه اینکه این هفتاد و دو نفر بخواهند بروند بجنگند و دشمن را از بین ببرند و جنگ را مغلوبه کنند، برگردند. اصلاً داستان اینگونه نبوده است. ولی این چه ایمانی است و این چه قلبی است که شخص پیدا کرده؟ این قلب روی چه عناصری، اینقدر روی کار خودش محکم شده است؟ اصحاب سیدالشهداء (علیه السلام) می‌دانستند که باید بروند و شهید شوند. اما می‌بینید که راحت می‌رود و شهید می‌شود. این کار قلب محکم است که بدن خودش را هم به همراه خودش می‌کشد و می‌برد. یک چنین انسانی باید با یک نورانیت و یک حکمتی همراه شده باشد. چراکه آن کار، محصول فکر نیست. کسانی که در مقابلش، «إِخْلَادِ إِلَى الْأَرْضِ» و چسبیدگی به زمین، دارند، اساساً این مسیر را طی نمی‌کنند.

## ۱-۲-۲- بررسی آیات

### ۱-۲-۱- نمونه‌ی اول: دل محکم منشأ قدم محکم

(۱۲+) (۱۱ انفال) إِذْ يُغْنِيكُمْ اللَّهُ مِنَ الْغَمِّ أَفَئِنَّكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ... یاد بکنید آن موقعی که یک چرتی شما را گرفت. این چرت، آرامش‌زا است. این‌ها وسط جنگ بدر خوابشان گرفته! ... وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً... و از آسمان آبی نازل کردیم... لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ... تا با آن تطهیرتان داده و از شما چرک شیطان را ببرد.

آبی که نازل شده است ممکن است آب آسمانی باشد یا آب‌های دیگری هم باشد. هیچ مانعی هم نیست. یک عامل طهارتی نازل کرده است. طهارت در قرآن، به معنای طهارت حَدَث و خَبَث نیست. بعضی وقت‌ها طهارت، طهارت‌های باطنی است. مثلاً می‌فرماید مسجد اینچنین است که (۱۰۸ توبه)... فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا... در آن مردانی هستند که دوست دارند طهارت پیدا کنند. مسجد که حمام نیست! این طهارت، طهارت معنوی است که شخص پیدا می‌کند. و طهارت چون همیشه با آب همراه است، می‌فرماید آبی از آسمان می‌آید و طهارت‌ها را ایجاد می‌کند. حالا این آب از آسمان مادی بیاید و طهارت ظاهری ایجاد کند، از آسمان‌های معنوی آب‌های معنوی می‌آید و طهارت‌های باطنی درست می‌کند. ... وَلِيُرِيَبَطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ... دل را محکم کرده است. از این جهت عرض شد که می‌تواند آب‌های دیگری هم باشد که می‌فرماید آبی آمده است برای اینکه قلب‌های شما را محکم کند. معلوم است این آب، لزوماً آبی به صورت باران نبوده است. البته اگر هر دو هم باشد، هیچ مانعی ندارد. وگرنه اگر صرف مسئله‌ی باران باشد که به محکم کردن قلب ارتباطی ندارد... وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ؛ وقتی دل محکم شد، قدم محکم است. کسی که دلش محکم شده است در راهی که می‌رود، قدم او محکم است. وگرنه وقتی معارف دارد و دلش محکم نیست، در تمام صحنه‌ها کم می‌آورد.<sup>۵</sup>

### ۱-۲-۲- نمونه‌ی دوم: تثبیت قول مؤمن در حیات دنیا

۴. بعضی وقت‌ها در بحران‌ها خدا یک خوابی را بر شخص مسلط می‌کند که ریست شود. مثلاً وسط یک کاری شخص خوابش می‌برد. با این خواب مقاومت نکنید. از آن چرت‌های امنیت‌زا است.

۵. کسانی بودند که می‌دانستند که ابی‌عبدالله (علیه السلام) حق است اما از نزد ایشان می‌رفتند؛ چون که واقعاً نمی‌توانستند راهی که ایشان می‌رود را تحمل کنند.

(۱۶-) لذا شما از هر طرف بروید، می بینید عنصری است به نام تثبیت دل، تثبیت قول، دلی که می لرزد یا دلی که مستحکم است در راه؛ در حالیکه همه این طرف و آن طرف می روند، این شخص محکم است یا محکم نیست؟ قرآن، تثبیت قول را مهم می داند. یعنی حرفی که شخص می زند و فعلی که انجام می دهد، در یک مسیر محکم باشد. (۲۷) ابراهیم) یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... خدا در حیات دنیا به مؤمن، قول ثابتی می دهد. مؤمن در حیات دنیا، حرف هایش را ویرایش و عوض نمی کند. نمی گوید که آن موقع اینطور فکر می کردیم و حالا اینطوری. خدا دل او را محکم کرده است و از دل او یک حرف بیرون می آید. این حرفی که از او در می آید، یک قول ثابتی است که بیرون می آید. این ها همان عباراتی است که باز در آیات دیگر در سوره ی کهف و قصص هم می بینید.

### ۱-۲-۳- نمونه ی سوم: محکم کردن دل اصحاب کهف توسط خدا

(۱۸-) وقتی راجع به اصحاب کهف می خواهد صحبت بکند، می فرماید (۱۳ کهف) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ... بگذار این خبر مهم که نبأ است، به حق برایت بگویم، یعنی داستان حقی را بگویم که ...إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ... این ها جوانمردانی بودند که ...ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَرَدَّنَاهُمْ هُدًى؛ به پروردگارشان ایمان آوردند، ما هدایت این ها را همین طور زیاد کردیم. این ها می خواستند در آن جامعه ی کفرآمیز، یک حرف الهی بزنند. این ها به خودی خود، نمی توانستند چنین کنند؛ (۱۴ کهف) وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ... ما دل اینها را محکم کردیم که ...إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبَّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... قیام کردند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان ها و زمین است. خیلی ها مثل امام خمینی (ره) می دانستند مملکت چه خبر است. کار امام به دانایی امام مربوط نبود. اینطور نبوده که چون بقیه ی علمای نجف روزنامه نمی خواندند و امام روزنامه خوان بوده است، چنین شده است. نخیر. خیلی ها روزنامه می خواندند، خیلی از اخبار تا حدی سردر می آوردند. امام وقتی خواست بلند شود خدا دلش را انگار گرفته بود که دلش تکان نخورد و راحت بلند شد و حرفش را زد.

(۱۹-) می خواهیم تأکید کنم که اینطور نیست که اگر ذهن و معارف ذهنی تان سر یک چیزی اغنا شود، پس اغنا شدید. اصلاً چنین نیست. باید برگردیم به مجموعه ای از عملکردها، اطاعتها، عبادت ها و ... این را تبدیل کنیم به پذیرش قلب. که نشود (۷۵ بقره)... يُحَرِّقُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.

### ۱-۲-۴- نمونه ی چهارم: محکم شدن دل مادر موسی

(۲۰+) (۱۰ قصص) وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا... مادر موسی، وقتی او را در آب گذاشت دلش فارغ شد، یعنی از همه چیز رفت بیرون و فقط فکر و ذکرش بچاهش شد...إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ نزدیک بود خودش موسی را لو دهد، این ما بودیم که قلبش را محکم گرفتیم تا از مؤمنین باشد. اگر ما دلش را نگرفته بودیم، لو می داد.

### ۱-۳- ماندن در شک مانع رسیدن به قلب محکم

(۲۳+) بحث دیگر در این رابطه اینکه: چطور می شود انسان این حرفها برایش مهم می شود و مانعش چیست؟ چطور برسیم؟ چه مانعی را باید دفع کنیم؟

### ۱-۳-۱ - مقدمه: کفایت بالا بودن مُحتمل برای حرکت

(۲۳-) اگر چیزی برای انسان مهم باشد، اهمیتش بالا باشد، اگر آن مُحتمل برایش مُحتمل بالایی باشد،/احتمالات کم هم او را به حرکت درمی آورد. به عبارتی حرکت انسان کأنه «حاصلضرب احتمال در مقدار محتمل» هست. این حاصلضرب در انسان باعث می شود که انسان حرکت بکند یا نکند. برای مثال اگر به ما بگویند پشت این مسجد، سکه‌ی طلا خیرات می کنند، این محتملش برای ما بالاست، یعنی ارزش خبری اش بالاست. ولو احتمالش هم پنج درصد باشد، من می‌روم که جا نمانم؛ فوقش نیست و برمیگردم. در این زمینه این یک حرف پذیرفته شده است.

### ۱-۳-۱-۱ - برهان مؤمن آل فرعون

(۲۹+) یک برهانی هست معروف به برهان پاسکال، ولی این برهان، برای مؤمن آل فرعون است. سر بحث کشتن موسی(علیه السلام) (۲۸ غافر) وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ... و مردی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت گفت: ...أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ... آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید: پروردگار من الله است با اینکه از ناحیه پروردگارتان آیاتی روشن آورده؟ ...وَأِنْ يَكُ كَاذِبًا... اگر دروغ بگوید...فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ... دروغش گردن خودش. ...وَأِنْ يَكُ صَادِقًا... ولی اگر راست بگوید...يُصِيبُكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ... و بعضی از این چیزهایی که وعده داده مثل قیامت، بخورد به شما چه می‌کنید؟ استدلال را ببینید می‌گوید: اگر دروغ بگوید که گردن خودش، اگر راست بگوید؛ پوستتان را کنند. اینقدر این محتمل، محتمل بالایی است.

(۳۱+) راه دین و درست زندگی کردن، بقدری محتمل بالایی ایجاد می‌کند که شک در آن کفایت می‌کند. یعنی بجهت بُعد معرفتی، احتیاجی نیست به یک یقین معرفتی رسید. الان کافی است کسی شک بکند به اینکه راه امام حسین(علیه السلام) درست است یا درست نیست؛ راه مؤمنین درست است یا درست نیست. همین شک کافی است که به این نتیجه برسد که باید برود. شخص می‌خواهد در نهایت در مقابل این راه، این استدلال را بکند که اگر راه خدا را بروی، این همه عشق و حال دنیا را از دست داده‌ای. آن کسانی که روی پدیده‌های عشق و حال کار کردند می‌گویند که اتفاقاً عشق و حال‌های مجرد از عشق و حال‌های مادی عمیق‌تر است حتی در همین دنیا.

### ۱-۳-۲ - شک صادقانه؛ عامل حرکت نه سبب توقف

(۲۴+) برای ما چون مقوله‌های دنیوی مهم است، آن چیزی که برای خدا مهم است برای ما آن مهم نیست. اگر آن مقوله‌های اخروی مهم بود، خودِ عنوان «شک» حتی کفایت می‌کرد. یعنی انسان تنها «شک» کند که اینجا آورده‌ای برایش دارد یا ندارد، این شک باید منجر به «حرکت» شود. بگذارید آیه را با هم ببینیم تا نشان دهیم شک برای ما باید کفایت کند.

(۲۶+) (۲۳ بقره) وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا... اگر در شک هستید از آنچه بربنده‌ی ما نازل شده است...فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ سوره‌ای مانند آن بیاورید و غیر خدا، یاران خویش را بخوانید، اگر راست می‌گویید که شک کردید. «شک» ایرادی ندارد. واقعاً شک کردید؟ شک شما، یک بازی نیست برای در رفتن از زیر مسئولیت؟ چون خیلی اوقات وقتی شخصی می‌گوید شک کردم در یک چیزی، می‌خواهد شانه‌ی خودش



را از زیربار مسئولیت‌هایی خالی کند. در صورتیکه اگر انسان شک کرده باشد و مطلب، مطلب مهمی باشد، باید شکش را برطرف کند. قرآن می‌فرماید شما نسبت به این قرآن شک کردید؟ اگر صادقانه شک کردید، باید شک‌تان را برطرف کنید. بروید ببافید ببیند می‌توانید مثل قرآن بیاورید؟

مطلبی که در زندگی انسان مهم است، این است که من دارم کجا می‌روم؟ برای چه درس می‌خوانم؟ برای چه زندگی می‌کنم؟ بعد هم می‌میرم. من بمیرم جواب چه چیزهایی را باید بدهم؟ جواب عمرم؟ جواب زندگی‌ام؟ جواب توانایی‌هایم؟ و ... و به چه نقاطی قرار است برسم؟ اگر واقعاً حتی شک کرده باشم نسبت به این مسایل، جای ماندن در شک نیست.

اینکه عقل این مسیر را رفته است و فهمیده، حتی این بخشش هم یک بازی است. چراکه اگر شک کرده باشد، حتی نفهمیده باشد در این مقوله‌ها، باید یک حرکتی انجام دهد. وقتی شخصی می‌گوید «شک دارم به قیامت و بواسطه‌ی اینکه شک کردم، حرکت نمی‌کنم»، این یک بازی است. چراکه آنقدر آن محتمل بالاست که شما اگر شک کنی، باید حرکت کنی، اگر راست می‌گویی که شک کردی.

#### ۴-۱- جمع بندی (مشکل عدم نورانیت و نه مشکل کمبود معارف!)

(۲۱+) حرف ما این است که بحث این است که معارف سرجای خودش درست، اما آنچه مهم است القائات رحمانی و نورانیت است که با هر ادبیاتی اعم از ادبیات قلب، ادبیات ایمان، ادبیات (۱۴ کهف) وَرَبَطْنَا عَلٰی قُلُوبِهِمْ... ، ادبیات شرح صدر لاسلام، ادبیات نورانیت، در قرآن موج می‌زند. (۱۲۲ انعام) اَوْ مِّنْ كَانَ مَيْتًا فَاُحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ... مرده‌هایی که ما زنده‌شان می‌کنیم، نه در آن دنیا، بلکه در این دنیا. ما یک نورانیتی بر آن‌ها قرار می‌دهیم که در مردم بواسطه‌ی آن نورانیت می‌فهمند و می‌روند. یعنی مَشِي فِي النَّاسِ بِشأن بواسطه‌ی نورانیت و اثر حیاتی‌ای است که گرفته‌اند؛ آن شرح صدری که لاسلام پیدا کردند، برحسب آن می‌روند. این همان حکمت نورانی است که شخص دارد. حتی با مقوله‌ی دانش فرق دارد. اینقدر را متوجه شدند که این‌ها دانش نیست که یک نفر دارد. این یک حکمت و فهمی باید داشته باشد.

(۳۳-) حرف این است که در بُعد معرفتی، لازم نیست انسان به یقین برسد. البته نمی‌خواهم بگویم معارف نه. من زیرپای معارف را نمی‌زنم. معارف را که الان تلویزیون کانال به کانال می‌کنی، آخوند؛ تلگرم کانال به کانال می‌کنی، معارف. احساس می‌کنیم جایی یک چیزی کم است. چرا اینقدر محرم اینطرف و آنطرف می‌رویم اما چیزی در ما تکان نمی‌خورد. ما در دنیا در زمینه‌ی یادگیری معارف بی‌نظیریم. یعنی هیچ جای دنیا اینقدر معارفی که ما می‌دانیم، نمی‌دانند. تازه با در نظر گرفتن همینقدر که نمی‌دانیم. با اینحال بی‌نظیریم. جای چی کم است که دهه‌ی محرم، انسان را تکان نمی‌دهد. نماز را تکان نمی‌دهد. شغل را تکان نمی‌دهد. حال و احوال انسان را تکان نمی‌دهد. جای یک چیزی کم است. آن چیز کم، معارف نیست. معارف در حد شک، گاهی اوقات عمل می‌کند اگر شخص واقعاً راست می‌گوید که شک کرده است. جای یک چیزی کم است و آن این است که خدا بیفتد در دل انسان و دل انسان را نورانی بکند.

#### ۲- بحث فریق

(۳۵-) در آیاتی که در سوره‌ی مبارکه‌ی بقره داشتیم می‌خواندیم و همین داستان گاو بنی‌اسرائیل و تردیدهایی که آدم‌ها می‌کنند و گفتیم که اگر این تردید برطرف نشود حتی اگر دستور را انجام دهد باز هم شخص به عقب می‌رود (۷۴ بقره) **ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ... و اصلاً گیر در همین تردیدهایی است که انسان می‌کند و همه‌ی این‌ها، به این دلیل است که ته این ماجراها در نهایت به ایمان منجر نمی‌شود.**

آن موقع ما داشتیم این نکته را می‌گفتیم که (۷۵ بقره) **أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛**

دقت بکنید به این عنوان «فریق». می‌فرماید شما می‌خواهید این توده به شما ایمان بیاورند، نمی‌آورند، چرا؟ چون گروهی درمیان این‌ها هستند، گروه خواص. گروهی که معادلات دست این‌هاست. این‌ها هستند که جامعه را و توده‌ی مردم را اینطرفی می‌کنند یا آنطرفی. به شک می‌اندازند یا شکشان را برطرف می‌کنند.

## ۲-۱- مشکل دین با ملأ و نه با توده‌ی مردم!

(۳۶+) دین نشان می‌دهد با توده‌ی مردم مشکلی ندارد. این یک نکته‌ایست. اگر شما قرآن را نگاه بکنید، سبکش اینطور نیست که پیغمبر قومش را هدایت کرده و در مقابل، قوم هم او را نپذیرفته است. اصلاً سبک قرآن این نیست. پیغمبر رفته به قومش گفته، چهار نفر پیدا شدند گفتند نمی‌پذیریم. چهار نفری که نصاب‌ها دست آن‌هاست، ملأها هستند. چهره‌ها هستند که شرایط را عوض می‌کنند. چه چهره‌های سیاسی و چه چهره‌های اقتصادی که قرآن از آن‌ها یاد می‌کند. ملأ یا مَترَف که این‌ها را با همدیگر نقل می‌کند یا جدا. خیلی اوقات می‌فرماید موسی را فرستادیم به سوی فرعون و ملأش. یعنی بسوی آنجا با چهره‌ها و دم و دستگاهی که او دارد. بعد وقتی موسی (علیه السلام) می‌رود می‌فرماید (۲۴ غافر) **إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ... چهره‌های سیاسی و اقتصادی با هم هستند. این‌ها تشکیل ملأ می‌دهند. مردم با دین، با انبیاء، با جریان انقلاب مشکل ندارند. مردم کم نمی‌آورند. کسانی که از قول مردم می‌گویند مردم کم آوردند، مردم نمی‌خواهند و ... این‌ها خودشان را می‌گویند. چون بلندگو دست این‌هاست، این‌ها ملأ هستند، تصور می‌شود که حرف مردم این است.**

فقط در یک چیز است که اگر ملت را به آن بگیری، مردم هم می‌خواهند و آن **فساد جنسی** است. این یک مقوله‌ایست که مردم پسند است. این را هم قرآن می‌گوید که اگر آن را بیندازی در جان مردم، خود مردم آن را ادامه می‌دهند. لذا این سیاست که مستکبرین عالم برگردند این نکته را بیندازند در جان مردم، دیگر احتیاجی ندارند که ملأها و چهره‌ها دست‌اندرکار پیشبرد اهداف باشند. خود مردم این کار را ادامه می‌دهند. برای معلوم شدن این حرف این آیات را بررسی می‌کنیم:

## ۲-۱-۱- نمونه‌ی اول: دعوت نوح (علیه السلام)

(۴۰+) (۵۹ اعراف) **لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ... نوح را به سوی قومش فرستادیم؛ نوح با مردم حرف می‌زند: ...فَقَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ؛** گفت: ای قوم! خدای یگانه را که جز او خدایی برای

۶. همه‌ی آیات خوانده نمی‌شود، تنها قسمت‌های مرتبط با حرفی که زده شده است بررسی می‌گردد.

شما نیست بپرستید که من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم. حالا چه کسی پاسخ نوح(علیه السلام) را می دهد؟ (۶۰ اعراف) قَالَ الْكَمَلُ مِنْ قَوْمِهِ... بزرگان قوم گفتند: ...إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ ما تو را در ضلالتی آشکار می بینیم. بعد ملأ، جماعت را با خودشان هماهنگ می کنند. چون چهره اند، چون خواص اند. چون سردمدارند. بعد در نهایت می بینید جریان عوض می شود. باز حضرت نوح (علیه السلام) با قوم حرف می زند (۶۱ اعراف) قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ... گفت: ای قوم! من در ضلالت نیستم. معلوم است که حرفی که ملأ زد، اثر کرده است. یعنی ملأ می آید این وسط حرف را می زند، این رسانه دستش هست، این چهره است، عملیات سیاسی اقتصادی دست اوست. یک کاری می کند بعد معلوم است که این حرف در مردم اثر کرده است. ... وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ؛ بلکه پیغمبری از جانب پروردگار جهانیانم. (۶۲ اعراف) أَبْلَغَكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ که پیغام های پروردگار خویش را به شما می رسانم، شما را نصیحت می کنم و از خدا چیزها می دانم که شما نمی دانید. تا اینکه (۶۴ اعراف) فَكَذَّبُوهُ... قوم نوح او را تکذیب کرده... چهره ها بقیه را همراه خودشان می کنند.

#### ۲-۱-۲ - نمونه ی دوم: دعوت هود (علیه السلام)

(۴۲-) (۶۵ اعراف) وَإِلَىٰ غَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا... و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم، باز با قوم صحبت می کند... قَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ... گفت: ای قوم! خدای یگانه را که جز او خدایی ندارید بپرستید... أَفَلَا تَتَّقُونَ؛ چرا پرهیزکاری نمی کنید؟ چه کسی جواب می دهد؟ قَالَ الْكَمَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ... بزرگان قومش که کافر بودند، گفتند: إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ؛ ما تو را دستخوش سفاهت می بینیم، و از دروغگویان می پنداریم. چه کسی مقابله می کند؟ ملأ. حرف اثر می کند؟ بله. ملأ مهم است. وقتی مهم ها حرف می زنند. معلوم است که حرف اثر کرده است که باید شبهه زدایی بکند با قوم.

(۵۷+) نقش چهره ها، نقش این فریق (که گاهی اوقات احبار و رهبان هستند، گاهی چهره های سیاسی اند، گاهی چهره های اقتصادی اند) این است که بسته به موضوع نصاب این فسق ها دست این هاست. وگرنه مردم مشکلی ندارند. گاهی اوقات این ها مشکل پیدا می کنند، بعد مردم را همراه می کنند. می بینید حرف از دهان مردم در می آید. ولی این اصحاب رسانه و ملأ در واقع کار می کنند.

#### ۲-۱-۳ - نمونه ی سوم: دعوت صالح (علیه السلام)

(۵۸-) (۷۳ اعراف) وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا... و به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم... قَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ... گفت: ای قوم! خدای یگانه را که جز او خدایی ندارید بپرستید...<sup>۷</sup>... قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ... شما را از پروردگارتان حجتی آمد... هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ این شتر خدا است که معجزه ای برای شما است، بگذاریدش تا در زمین خدا چرا کند، و زنهار! به آن آسیب مرسانید که به عذابی دردناک دچار می شوید. تا می آید می رسد به این آیه (۷۵ اعراف) قَالَ الْكَمَلُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ

۷. البته این فقره احتیاج به توضیح دارد. بحث این نیست که بت نپرستید، مگر نمی دانید این بت ها کار نمی کند، بیایید و خدا را بپرستید. اصلاً بحث این ها نیست. نه آنوقت و نه الان، کسی فکر نمی کند که بت می تواند کاری بکند. نکته اش را بعداً باید توضیح داده شود.

أَسْتُضْعِفُوا لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ... بزرگان قومش که گردنکشی کرده بودند به کسانی که زبون به شمار می‌رفتند یعنی به آن‌هایی که مؤمن شده بودند گفتند... أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مَّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ؛ شما چه می‌دانید که صالح پیغمبر پروردگار خویش است؟ گفتند: ما به آیینی که وی را به ابلاغ آن فرستاده‌اند مؤمنیم. (۷۶ اعراف) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي ءَامَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ؛ کسانی که گردنکشی کرده بودند گفتند: ما آیینی را که شما بدان‌گرویده‌اید منکریم. (۷۷ اعراف) فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ... پس شتر را بکشتند و از فرمان پروردگار خویش سرپیچیدند.

#### ۲-۱-۴ - نمونه‌ی چهارم: دعوت لوط (علیه السلام)

(۶۰-) فقط گفتم وقتی نکته می‌رسد به نکته‌ی جنسی آنجاست که همراهی مردم است. یعنی مردم خودشان در این فضا زمین‌گیر می‌شوند: (۸۰ اعراف) وَلُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ؛ و لوط را فرستادیم، زمانی را که وی به قوم خود گفت: چرا این کار زشت را می‌کنید که هیچ یک از جهانیان پیش از شما نکرده‌اند. (۸۱ اعراف) إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ؛ شما از روی شهوت به جای زنان به مردان رو می‌کنید، بلکه شما گروهی اسراف‌پیشه‌اید. اینجاست که دیگر قوم پاسخ می‌دهند (۸۲ اعراف) وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِّن قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ؛ پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: از قریه خویش بیرونشان کنید که اینان امل هستند و خود را پاکیزه قلمداد می‌کنند.

#### ۲-۱-۵ - نمونه‌ی پنجم: دعوت شعیب (علیه السلام)

(۶۰+) باز وقتی می‌آید سراغ شعیب اینطور می‌فرماید (۸۵ اعراف) وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ... باز چه کسی واکنش نشان می‌دهد؟ (۸۸ اعراف) قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ... بزرگان قوم وی که گردن‌کشی می‌کردند گفتند... در ادامه هم باز می‌فرماید (۹۰ اعراف) وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِن آتَبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّا لَنَكُونُ إِذًا لَّخَاسِرُونَ؛ بزرگان قوم که کافر بودند گفتند: اگر شعیب را پیروی کنید زیان خواهید دید.

#### ۲-۱-۶ - نمونه‌ی ششم: دعوت موسی (علیه السلام)

(۱۰۳ اعراف) ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ بِنَايَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ... چون اینجا یک حکومتی موجود است، اصلاً ارسال به سمت فرعون و ملأ هست. پس فقط فرعون نیست که بگوید برو به سمت فرعون. در آیات زیادی دارد که خدا موسی (علیه السلام) را مبعوث کرد به سمت فرعون ملأش.

#### ۲-۲ - تحریف از موضع، کار احبار و رهبان (فریق)

(۶۶-) ما داشتیم می‌گفتیم این که (۷۵ بقره)... فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ منظور از «فریق»، مردم نیستند. یکی از مصادیق آن، احبار و رهبان است.

(۶۲-) این احبار و رهبان و فریق منم هستند که می‌توانند تحریف از موضع کنند. اگر قرار باشد چیزی نوشته شود و به نام دین حرفی دربیاید، می‌بینید شخصیت‌هایی دارند که این‌ها آخوند درباری هستند که برای نظامات کفر، حرف را

تحریف از موضع کنند. حرف را دربیاورند، چپه کنند، اینطرفی کنند، آن طرفی کنند. از این حرف‌ها یک انقلابی در می‌آید که انسان تعجب می‌کند، یک اسلامی در می‌آید که انسان تعجب می‌کند. یک امام خمینی‌ای در می‌آید که انسان تعجب می‌کند.

(۶۲+) چه می‌شود که بعضی می‌گویند مگر قرآن حرف سیاسی اجتماعی دارد؟! یعنی چه کسی باید چه تفکری را القا کند که چنین نتیجه‌ای بدهد. جلسه‌ی تفسیر قرآن می‌گذارند، یک عالمه آیه‌ی قرآن می‌خوانند، حتی یکی از این آیات ربطی ندارد به شرایط سیاسی و اجتماعی. این می‌شود همان «خبثت کتمان». این همه قرآن با این همه تذکر، این همه بحث طاغوت و مبارزه با طاغوت، چطور می‌شود قرآن را توضیح داد که این‌ها از آن درنیاید؟! این کار واقعاً هنر می‌خواهد. یکی تعریف می‌کرد که رفتیم کوه، راه را گم کردیم مجبور شدیم صخره نوردی کنیم. گفتم کدام کوه رفتی؟ گفت کلکچال. گفتم مگر می‌شود کسی در کلکچال راه را گم کند؟ یک جاده‌ی پهن یک متر و نیمی می‌رود بالا دیگر. بعضی‌ها مدل گم شدنشان خنده‌دار است. مگر می‌شود در قرآن انسان حرکت کند و به این بحث‌ها نرسد.

### ۲-۲-۱- دروغ بستن احبار و رهبان به خدا

(۶۴+) برای همین است که می‌فرماید: (۷۸ آل عمران) وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا... در میان آن‌ها فریقی هست؛ این همان فریق مورد بحث ماست. ...يَلُؤُونَ آلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ... طوری با زبانش می‌پیچاند، یکجوری بیان می‌کند، یکجوری خطابه می‌کند که فکر می‌کنی این حرف قرآن است. این‌ها هنر آخوندی است. این‌ها هنر احبار و رهبان است، هنر ملأ است... وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ... با اینکه جزو کتاب نیست... وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ... و می‌گویند این از جانب خداست در حالیکه از جانب خدا نیست... وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ دروغ می‌بندد در حالیکه خودش می‌داند.

### ۲-۲-۲- وظیفه‌ی اصلی نهی مردم از گناه بر عهده‌ی احبار و رهبان

(۶۶+) (۶۲ مائده) وَتَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْآيَاتِ وَالْعُدْوَانَ وَأَكْلِهِمْ السُّخْتِ... کثیری از اهل کتاب را می‌بینی که در اثم و عدوان و حرامخواری، باهم مسارعه می‌کنند، مسابقه می‌دهند... لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ؛ راستی چه اعمال بدی است که مرتکب می‌شوند. (۶۳ مائده) لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْآيَاتِ وَأَكْلِهِمُ السُّخْتِ... چرا علمای نصارا و یهود ملت خود را از گفتارهای گناه و رشوه خواری باز نمی‌دارند؟ وظیفه‌ی اولیه، وظیفه‌ی احبار است. دانشمندان باید شروع کنند نهی کردن را. این‌ها نهی نمی‌کنند بقیه می‌گویند لابد مسئله به شکل درستی است که این‌ها نهی نمی‌کنند، این‌ها دادش را نمی‌زنند. لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ... کسانی که عالمان دین‌اند، حبر و دانشمند یهودی‌اند، دانشمند مسیحی‌اند، چرا شما حرف نمی‌زنید؟ ... عَنْ قَوْلِهِمُ الْآيَاتِ وَأَكْلِهِمُ السُّخْتِ... این حرف‌های گناه آلود و این حرامخواری را چرا شما دادش را نمی‌زنید؟ ... لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ؛

معلوم است که آن نقطه‌ی اصلی و محوری‌ای که مدنظر خدا هم هست این است که مردم نه دین‌گریزند، نه حرامخورند و نه... این ملأ هستند که دین‌گریزند. چرا؟ چون استکبار دارند، چرا؟ چون کمیتشان لنگ می‌شود. چرا؟ چون امکاناتشان را از دست می‌دهند. و هزارتا چرای دیگر. این‌ها مردم را همراه می‌کنند، به حرامخواری می‌اندازند. این‌ها

کسانی هستند که چون دستشان با دست اربابان زر و زور در یک کاسه است حرف نمی‌زنند. بعد مردم هم می‌گویند که مگر شما درس دینش را نخواندی؟ اگر قرار بود کسی داد بزند، خب لابد این‌ها باید داد بزنند.<sup>۸</sup>

### ۲-۲-۳ - یکی از نقش‌های فریق؛ ربّ گرفته شدن احبار و رهبان توسط مردم

(۶۹-) وقتی می‌گوییم «نقش فریق»، یعنی داریم از یک بسته‌ی معنایی بزرگ گفتگو می‌کنیم: (۳۱ توبه) **أَتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ... این‌ها احبار و رهبانان را «رب» گرفته بودند. ربّ گرفتند نه به معنای «پرستیدن».** در روایات ذیلش هم آمده (معنی عبودیت و ربوبیت هم همین است) که حرف آن‌ها را گوش می‌کردند. یعنی اینطور بودند که کاری نداشتند که خدا چه می‌گوید. این‌ها را رب گرفته بودند. این‌ها را فرماندهی خودشان قلمداد کرده بودند. می‌گفتند که خب اگر این‌ها می‌گویند لابد درست است. قرآن این را توبیخ می‌کند. از اینطرف اما معلوم است که این‌ها رب می‌گرفتند، این یک چیز طبیعی است. معلوم است که یک چیزی هست که انسان حرف آدم‌های عاقل و ذوی‌النهی را گوش می‌کند.

### ۲-۲-۴ - همدستی احبار و رهبان با اصحاب زر و زور

(۷۰+) (۳۴ توبه) **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ... کثیری از این احبار و رهبان (که در ملاک به غیر احبار و رهبان یعنی علمای دین اسلام هم می‌خورد) ... لِيَأْكُلُوا مِمَّا كَسَبُوا... پول مردم را به باطل می‌خورند... وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ... از راه خدا جلوگیری می‌کنند. این‌ها اموال را می‌خورند و بعد هم با صاحبان زر، با هم در یک جا جمع می‌شوند ... وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ و کسانی که طلا و نقره گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنند به عذاب دردناکی بشارتشان ده.**

کثیری از احبار و رهبان که مردم گوش به حرف آن‌ها هستند، پول‌های مردم را می‌خورند، با صاحبان زر هم روی هم ریختند. همه‌ی توجیحات را این‌ها می‌کنند. یک سری از احبار و رهبان این‌ها را طوری بیان می‌کنند که مردم توجیه شوند. این می‌شود همان فریق که قرآن می‌فرماید: (۷۵ بقره) **... فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ.**

### ۲-۳-۳ - (۴۳-) طرف دیگر ماجرا: اثر کلیدی نقش آفرینی مثبت ملأ (چهره‌ها)

عنوان ملأ در قرآن مثبت نیست. منتهای مراتب نگاه بکنید: موسی (علیه السلام) می‌گوید که بروید جنگ کنید و سرزمین مقدس را بگیرید.<sup>۹</sup> (۲۲ مائده) **قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبْرِينَ... بنی اسرائیل گفتند: ای موسی در آنجا مردمی جبار هست... وَإِنَّا لَنَنذِرُكَ أَنَّهَا كَأَنَّهَا غَابٌ مِّنْ دُونِكَ... و ما هرگز بدانجا در نیائیم مگر بعد از آنکه آن مردم از آنجا خارج شوند، اگر خارج شدند البته ما داخل خواهیم شد. در جواب چنین کسانی باید گفت «زرشک».** این

۸. از آن موقعی که این عمامه را به ما دادند گفتند شما وارث این آیه ۳۹-۴۰: (۳۹ احزاب) **الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ... شما از احدی نباید بترسید. شما وظیفه ۳۹-۴۰ تبلیغ دین است، حرفت را بزن.**

۹. (۲۱ مائده) **يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ؛ ای قوم بنی اسرائیل به این سرزمین مقدس که خدا برایتان مقدر کرده درآئید و از دین خود برنگردید که اگر بر گردید به خسران افتاده‌اید.**

که اگر حکومت را تحویل دادند ما می‌آییم. مگر می‌شود که قوم جباری حکومت را تحویل بدهند، باید بروی بجنگی. بعد گویا بلندگوی موسی(علیه السلام) خاموش می‌شود. قرآن می‌فرماید: (۲۳ مائده) قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا... دو نفر از میان جمعیتی که ترس خدا در دل داشتند و خدا به آن دو موهبتی کرده گفتند... أَذْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ از مرز این سرزمین داخل شوید، و مطمئن باشید که همینکه از مرز گذشتید شما غالب خواهید شد، و اگر بر راستی ایمان دارید توکل و تکیه به خدا کنید.

### ۲-۳-۱- نقش مهم بزرگان و ملأ (چهره‌ها)

(۴۵-) گاهی اوقات بلندگوهای دیگران باید کار کند. از کوفه جماعتی که راه افتاد و آمد سر بحث عثمان و خلیفه کشی عثمان و این‌ها، قرار بود با جناب طلحه بیعت کنند. اصلاً سناریو این بود. و اگر امثال مالک اشتر و عمار نبودند ما الان نشسته بودیم و می‌گفتیم خلیفه‌ی چهارم جناب طلحه. خود امیرالمؤمنین که نمی‌تواند بگوید «من». این‌ها از این فرصت استفاده کردند. گفتند مگر شما از بخوربخورها خسته نشده‌اید، خب این طلحه خانه‌اش در فرمانیه است (خنده‌ی حضار) میلیاردی سکه دارد. الان علی کجاست؟ علی بیرون مدینه در باغی است. در بحث خدمات اجتماعی می‌گفتید این چه حکومت فشلی است، ببخشید طلحه چکار کرده است؟ برو ببین علی چه کرده است، علی(علیه السلام) چقدر چاه وقف کرده. چقدر کار کرده است. اینقدر این‌ها سخنرانی کردند. البته آدم‌های موجهی هم بودند. ملأ بودند.

### ۲-۳-۲- عدم کفایت خوب بودن به تنهایی و اهمیت چهره بودن!

(۴۶+) خیلی مهم است ملأ بودن. گاهی بعضی هستند که خوبند ولی عددی حساب نمی‌شوند. مثل ابوذر. ابوذر خوب هست اما ملأ نیست. مال قبیلہ‌ی راهزنان است. کسی تحویلش نمی‌گیرد. یک آدم خوبی هست داد هم می‌زند؛ دستش درد نکند. البته بعداً بواسطه‌ی اینکه پیغمبر تحویلش گرفته بود وجهه‌ای گرفته بود اما ابوذر معادله عوض کن نیست. بعضی‌ها مثل مالک، معادله عوض کن هستند. یکی دوتای این‌ها می‌ارزد به یک امتی.

وقتی به امام محمد باقر(علیه السلام) گفتند که در جریان ثقیفه چه شد؟ این جماعت بنی‌هاشم کجا بودند پس؟ حضرت فرمودند کدام جماعت؟ بنی‌هاشم کلاً دوتا آدم داشت. یکی جعفر بود و یکی هم حمزه. در جریان ثقیفه به جایش عباس بود و عقیل. به درد نمی‌خوردند دو تا آدم سست عنصر. و بعد امام باقر(علیه السلام) قسم می‌خورند که والله اگر به جای عقیل و عباس، حمزه بود و جعفر، کار به اینجا نمی‌رسید. یعنی دو نفر. دو تا آدم! دوتا آدم اینطوری‌اند.

(۴۸+) ملأهایی هستند که در مثبت و منفی جریانات و معادلات را عوض می‌کنند. پس ملأهای این طرفی هم داریم. ولی اسم ملأ در قرآن اسم منفی‌ای است.<sup>۱۰</sup>

۱۰. (۴۹-) ملأ و چهره‌ها باید در زمین ولی بازی کنند. خودشان طراحی صحنه نکنند. حرف ولی را بگویند. آن موقع بعضی‌ها برای خودشان بازی طراحی می‌کنند. در بازی ولی توپ نمی‌زنند. بعد همین‌ها بواسطه‌ی طراحی‌های جدیدی از بازی، ( تازه آدم خوباشون) خود ولی را غریب می‌کنند. ولی را و بازی ولی را غریب می‌کنند.

در همین جریان برجام، کسانی که در بیست دقیقه تصویب کردند، البته این بدین معنا نیست که پشت صحنه در کمیسیون‌ها کار نکردند، کردند ولی بالاخره کسانی که اهل فن هستند می‌دانند، رفتن در فراکسیون‌ها یعنی رفتن در فرآیند لابی کردن. کما اینکه بعضی فکر می‌کنند رشوه یعنی اینکه کسی صریحاً می‌گوید شما رشوه قبول می‌کنید که من بدهم؟ اصلاً اینطور نیست. بلکه در سطح پایینش تا بالا سبکش فرق می‌کند. مثلاً در سطح

## قسمت سوم؛ بحث روز

### اولاً؛ بنده سخنران اصولگرا نیستم

(۷۲+) بعضی ها گفتند که آقای قاسمیان سخنران اصولگرایان هستند. اولاً بنده از اینکه اسم اصولگرا روی من باشد، چندش می‌شود. و از اینکه اصلاح طلب باشم، چندش می‌شود. ماها نه اصلاح طلبیم و نه اصولگرا، ماها «تقلابی» هستیم و سعی می‌کنیم که انقلابی هم بمانیم. پس معلوم شد که بنده سخنران اصولگرا نیستم.

### دوماً؛ بحث فتنه‌ی عدالتخواهان

بحثی در محرم داشتیم که راجع به آن مباحث مطرح شد. معلوم است که مورد توجه قرار گرفته است. بعضی آن را مثبت تلقی کردند و بعضی منفی. چون ممکن است اشتباه تلقی شده باشد، یک موضع رسمی تری راجع به آن می‌گیریم.

(۷۳-) منظور این نبود که عدالتخواهی چیز بدی است یا اینکه باید عدالتخواهی را گذاشت کنار. هیچ کس این حرف را نمی‌زند، اگر بزند باید عمامه‌اش را از روی سرش برداشت و کشید گردنش.

### دوما؛ ۱- مصلحت‌اندیشی، جزو پارامترهای عدالت

(۷۴-) نکته این است که «مصلحت و مصلحت‌اندیشی خودش جزو پارامترهای عدالت است». حالا این مصلحت را چه کسی تشخیص دهد، یک بحث دیگر است. مثلاً وقتی شما نماز می‌خوانی اگر بچه‌ای رفته کنار استخر، مصلحت اقتضا می‌کند (که این مصلحت برای شما یک تکلیف است) که نمازت را بشکنی و در این تراحم، آن بچه را نجات دهی. یک موردی که کسانی به آن نمی‌پردازند و خیلی مهم هست برای پرداختن، این است که کدام فلان فلان شده‌ای گذاشته این بچه تا دم استخر برود که این مصلحت جدید را ایجاد کند. باید خفت آن آدم‌هایی را گرفت که نرده‌ای نگذاشتند، کسی مراقبت نکرده که این بچه، کجا می‌رود که حالا تولید یک مصلحت شود. ولی در شرایطی که این تراحم می‌شود، خود

---

پایینش شخص می‌گوید من دوست دارم با خانواده بروم مالزی. می‌گوید خوب پاست را بده به من و بعد به صورت ناگهانی کار درست می‌شود. کسی نمی‌گوید که کی به کی رشوه می‌دهد، می‌بینید کاره دست می‌شود. در عالم رفاقت حل می‌شود.

خود صاحبان این قضیه، خوشحالند که این کار را کردند. می‌گویند ما این کار را کردیم تا آقا بشود، آقا خوبه. این چه بازی‌ای هست؟ شما بجای اینکه از این روش استفاده کنید برای اینکه آقا بشود آقا خوبه، خوب حرفش را گوش نکنید. حرفش را پژواک کنید. شما ببینید از فرعون چیزی را نقل می‌کنند، می‌بینید ملأ همان چیز را می‌گوید. فرعون می‌گوید شما ساحرید، ملأ هم همان را می‌گوید. یعنی ملأ خط را می‌گیرد و روی خطی که فرعون می‌رود، می‌روند. برخی از نزدیکان کسانی که رفتند پیش آن سید یزدی گفتند که جهتش این بوده (در خوشبینانه‌ترین حالت) که تشخیص دادند در دوگان آن سید و حضرت آقا، آن سید برنده می‌شود. و ما رفتیم به آن سمت که تاریخ پنجاه سال دیگر بگوید اگر آقا غریب شد و کوتاه آمد به خطر آن آقای فلان فلان شده ست.

اولاً تو روح آدم خالی بند. یعنی اینقدر ایثار کردی که برای تاریخ پنجاه سال بعد چیزی برای تاریخ مشخص شود؟ آن آقا رفته پیش آن سید برای اینکه تاریخ بعداً فحشش را بکشد به او. به این رئیس. که آقا غریب شد بخاطر این فلان فلان شده و من رفتم روی مین برای اینکه... من که می‌گویم تو روح آدم دروغگو. اما در فرض صحت، در فرض اینکه واقعاً همچنین بازی‌ای را کسی می‌کند، شما ببخود می‌کنی که همچنین بازی‌ای را طراحی و بازی می‌کنید. خود شماهایی که گاهی اوقات غریب می‌کنید که او مظلوم بشود و در این دوگان‌ها بازاد و کوتاه بیاید. خود شماهایی که وقتی که دائم آقا می‌گوید من خوشبین نیستم، هیچ کس حرف آقا را تکرار نمی‌کند. این کار، خودش غریب می‌کند. بعد طرف می‌گوید من سناریوی این را بازی کردم که او بشود آقا خوبه و ماها بشویم آدم بده.



بحث مصلحت‌اندیشی جزو پارامترهای عدالت است. و عدالت و تکلیف‌گرایی انسان اقتضاء می‌کند که شما آن کار را نکنی و بجایش این کار را بکنی.

(۷۶-) این حرف مهمی است: امیرالمؤمنین (علیه السلام)، در آن فتنه از خون صدیقه‌ی طاهره (سلام الله علیها) در کل مدت، و بلکه همه‌ی ائمه گذشتند. نه خون ندا آقا سلطان که عرض کردیم آن هم مهم است. در دوره‌های بعد، حرفی نمی‌زنند. فدک می‌افتند دست مروان، حرفی نمی‌زنند. ازش نمی‌گیرند در دوره‌ی خودشان. کسانی می‌آیند می‌گویند یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) چرا از آن دوره حرفی نمی‌زنید. ما تازه مسلمانیم ولی شنیدیم که در آن دوره، شما اصحاب پیغمبر با هم درگیر شدید، چرا چیزی نمی‌گویید؟ حضرت به طرف می‌گویند من کوتاه پاسخ تو را می‌دهم: من سزاوارتر بودم به حکومت از اینکه من سزاوارتر بودم به این پیراهنم. ولی دیگر ره‌ایش کن، نپرس. دیگر راجع به این موضوع با شما حرف نمی‌زنم، کسی سؤال نکند. چرا؟ بدلیل مصلحت. آن تکلیفی که ایشان دارد در این مقطع این است و باید این کار را بکند.

(۷۷+) الان یک عده در انتخابات، در مناظرات همدیگر را به یک چیزهایی متهم کردند. شما اگر خوب دقت بکنید، بالاخره حرف این آقا یا درست بوده یا غلط. اگر درست بوده باید پدر این طرف را در بیاورند. اگر غلط بوده، باید پدر خود شخص را در بیاورند. به هم تهمت زدند. بالاخره راست گفته؟ دروغ گفته؟ بعد از مناظرات گفتند یک بحث‌هایی در مناظرات مطرح شد که بحث‌های خوبی هم نبود که بگذریم. این یعنی چی؟ یعنی ولش کن، ره‌ایش کن قضیه را. اگر بخواهی بروی توی کارش، باید پدر یکی از این‌ها را در بیاوریم، ولی ولش کن. یعنی چی؟ یعنی الان موضوعی درست شده که این موضوع مهم‌تر از این است که بخواهم پدر یکی از این‌ها را در بیاورم و اگر بخواهم ورود در صحنه بکنم و پدر یکی از اینها را در بیاورم، مسایل دیگری از دست می‌رود.

### دوماً: ۲- تکلیف‌ها و مصلحت‌ها، گاهی خون دل خوردن دارد

(۷۹) البته مسئله‌ها گاهی اوقات خیلی سخت است. مثل جام زهری می‌ماند که امام خورد. تکلیفش را باید انجام دهد. نمی‌توانیم بگوییم امام خلاف تکلیفش را انجام داده ولی خون خورده و قطعنامه را امضا کرده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) تکلیفش این بوده که صبر کند ولی گفت صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی... صبر کردم خار در چشمم رفته بود و استخوان در گلویم، ولی صبر کردم.

(۸۰-) معلوم است تکلیف‌ها و مصلحت‌ها، گاهی خیلی خون دل دارد. چرا؟ چون آن چشم‌انداز آن نبی را خراب می‌کند. او می‌خواسته ملت را به یک سمتی ببرد، حالا نمی‌تواند به آن راحتی این کار را بکند. تکالیف اینطوری است.

(۸۰+) سخن برسر این است که گفتیم «فتنه‌ی عدالتخواهی»، نگفتم «عدالتخواهی فتنه است».

(۸۱-) امیرالمؤمنین (علیه السلام) به قضاتش نامه می‌نویسد و می‌فرماید: اگر قضاوت درستتان امنیت را خراب می‌کند، این کار را نکنید. اگر اعدام کردن کسی، امنیت جامعه را بهم می‌ریزد، این کار را نکنید. فتنه‌گران جمل را امیرالمؤمنین (علیه السلام) هیچ کاری نمی‌کند. فقط عایشه را تحت الحفظ می‌کند در شهر مدینه یعنی پاسپورت عایشه



دست ولی بگذارند، می‌خواهند اولویت‌هایش را عوض بکنند. کما اینکه وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت می‌رویم به سمت معاویه حمله می‌کنیم، عده‌ای گفتند نه، برویم به سمت خوارج حمله کنیم. اینقدر گفتند که اولویت امام را عوض کردند. یک همچنین جنسی دارند که روی فشار، اولویت‌ها را عوض می‌کنند.

(۸۷-) رفته رفته انسان مشاهده می‌کند در همین بچه حزب اللهی‌ها یا عدالت‌بازان، از خودِ ولی عبور می‌کنند و این فتنه‌ی بعدی ماست و جریانش هم دور نیست. نزدیک هم هست. این سال ۹۸ هم بر اساس حرف حضرت آقا بود که گفتند ۷۸، ۸۸، ۹۸ این‌ها ده سال ده سال برنامه دارند. این دور نیست. به نقاط آبشاری خودش هم دارد نزدیک می‌شود. اینکه در یک سال، یک سال و نیم اتفاقاتی بیفتد هم هیچ عجیب نیست به اعتقاد من. و این‌ها محصول این جنس تفکر است. و البته لیدرهایی دارد، این لیدرها بقیه را هم با خودشان همراه و هماهنگ می‌کنند. در این همراهی، عدالت‌خواهان فقط نیستند، یک سری هستند که عدالت‌بازند که وارد این صحنه‌ها می‌شوند.